نظام تلفیقی سیاسی و اداری مغولان در ماوراءالنهر

بایمتف، لقمان

چنگیزخان هنگام بازگشت به یورت اصلی خود در مغولستان سرزمینهای مفتوحه را بین چهار تن‏ از پسرانش تقسیم نمود و بدین ترتیب ماوراءالنهر و ترکستان شرقی،قسمت بزرگی از ولایت‏ هفترود را به دومین فرزندش چغتای خان واگذار شد و این محدوده از امپراطوری چنگیزخان در آن‏ زمان به«اولوس چغتای خان»مشهور گردید و سرانجام در نتیجهء استیلای مغولان بر خوارزم این‏ ولایت به دو قسمت مجزا بین جوجی خان و چغتای خان تقسیم شد.قسمت شمالی این‏ ولایت به«اولوس جوجی خان»و قسمت جنوب‏ شرقی به«اولوس چغتای»اشتهار یافت و با قدرت‏ یافتن اولوس جوجی خان،تمام ولایت خوارزم‏ در حیطهء نظارت این خان مغول قرار گرفت.

ولایت خراسان از دیگر سرزمینهایی بود که‏ مغولان به تقسیم آن اقدام نمودند.این ناحیه تا ورود هلاکو به ایران تحت انقیاد چغتای بود. امیران و شحنگان ولایت خراسان با آنکه از مطیعان و فرمانبرداران قاآن بزرگ بودند،لیکن در عمل از چغتای اطاعت می‏نمودند-این مسأله تا آمدن هلاکو به قوت خود باقی بود.چنانکه‏ خواهیم دید،خراسان و اطراف آن تا تشکیل‏ «اولوس هلاکو»متأثر از سیاستهای چغتای خان و فرزندان او بوده است.مورخ و سیاح قرن‏ سیزدهم م.جمال‏الدین قرشی می‏گوید:«قسمت‏ اصلی اولوس چغتای،«آل ایلرقو»و مرکز اولوس،شهر«المانع»بود.و حدود اولوس‏ چغتای از جنوب آلتامی تا منتهی‏الیه جیحون و از ایالت اویغور تا ولایات سمرقند و بخارا را شامل‏ می‏گردید.مورخ جوینی نیز می‏نویسد:«محل‏ اقامت چغتای خان موضعی بود بنام«قویاش-در بعضی نسخ«تاریخ جهانگشای قوناس»آمده‏ است-مؤلف«جامع التواریخ»نیز اینگونه‏ می‏نویسد که«پایتخت اولوس چغتای خان شهر «یش بالیغ»در اویغور بوده است»

شیوه دولتداری در اولوس چغتایی به مانند دیگر الوسهای چنگیزی،ترکیب و معجونی از حیات‏ بادیه‏نشینی و زندگی کشاورزی بود.قبائل وحشی‏ و بدوی مغول هنگام تصرف سرزمینهای بسیار، از آن رو که مردمی صحراگرد و چادرنشین بودند و با شیوه‏های حکومتداری و طرق اداره مملکت و اعمال سیاست آشنایی چندانی نداشتند در ابتدا قادر نبودند تا در بین ممالک مسخر،اتحاد و ارتباطی استوار و پایدار ایجاد نمایند.لذا تقسیم‏ نواحی مفتوحه به اولوسهای متعدد،معلول عدم‏ کارآیی مغولان در اتحاد و اتفاق این سرزمینها و اداره امور این ولایات بوده است از اینرو حل این‏ معضل را در ایجاد اولوسها یافتند.

میزان پایداری اولوسها،ارتباط تنگاتنگ با میزان همبستگی بین زندگی بادیه‏نشینی و معیشت‏ کشاورزی داشت،بدان معنا که هرچه وابستگی و ارتباط و نزدیکی این دو شیوهء حیات افزون‏ می‏شد،به همان مقدار ارکان اولوسها، مستحکمتر می‏شد و زمان بیشتری می‏توانستند به‏ حمیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دهند،و هر چه این قرابت،غریب‏تر و نامأنوستر می‏نمود. پایه‏های حکومتی سستر و ضعیف و شکننده‏تر جلوه می‏کرد.

هر یک از این الوسها بنا به موقعیتهای زمانی‏ و مکانی به طرق مختلف و شیوه‏های گوناگون‏ اداره می‏شدند و چگونگی اعمال قدرت از جانب‏ خانهای مغول بر هراولوس بر حسب مقتضیات و شیوه اداره آن به نوعی وابسته به تفکر و اندیشه‏ دولتمردان نیز بود.

از ابتدای تشکیل هراولوس خانهای مغول در پی‏ آن بودند تا بین دو سیستم دولتداری-حیات‏ بادیه‏نشینی و کشاورزی-ارتباطی عمیق و پیوستگی فراوان بوجود آورند.و مغولان‏ توانستند به چنین پیوندی توفیق یابند و ایشان به‏ قرابت و پیوند این دو شیوه حکومتداری موفق‏ شدند.لیکن این موافق گردانیدن بسیار زشت و مشمئزکننده بود.چنانکه با یک نظر اجمالی به‏ تاریخ دولتداری به سهولت در نظر خواننده مجسم‏ می‏گردد.

برای قرابت و پیوستگی بین دو شیوه‏ حکومتگری کاملا متفاوت شیوه دیوانسالاری‏ نواحی خراسان و ماوراءالنهر و روش‏ حکومتداری بادیه‏نشینی مغولان،دیوانسالاری‏ خراسان و ماوراءالنهر صورتی مترقی از دولتداری‏ و حکومت داشتند و آداب و سنن بر مبنای شریعت‏ اسلام،و عرف و عادات نیز متأثر از ایدئولوژی‏ خاص این دین بود.

در این شیوه حکومتی،نواحی و ولایات در ادارهء خود تابع سیاست تمرکز طلبی و اطاعت از یک حکومت مرکزی بوده‏اند و از این سیستم‏ حیات شهری و مراکز علمی از عنایت و توجه به‏ دولتمردان بهره‏مند می‏شدند.ضمن آنکه معیشت‏ کشاورزی نیز بسیار مورد توجه بود.

در مقابل این شیوه دولتداری شیوه‏یی نیز وجود دارد که تقریبا نقطه مقابل این روش می‏باشد، زندگی بادیه‏نشینی و حیات ایلی با سیستم فئودالی‏ تازه سربرآورده که هنوز در ابتدای راه بود.آنچه‏ از احکام و قوانین اجرا می‏شد،چیزی نبود مگر قوانینی که در تاریخ به«یاسای چنگیزی»مشهور بود که نشان از تفکر ابتدایی و اندیشه سخیف‏ عاملان و مجریان آن داشت.مغولان که در صحراها و دشتها آزادانه زیسته بودند و هر زمان که‏ اراده می‏کردند،از این سوی به آن سوی حرکت‏ می‏کردند و هیچ مانع و رادعی توان بازداشتن آنها را نداشت حال با در دست گرفتن قدرت در چنین‏ سرزمینهای پهناوری هرگز تن به یک حکومت‏ مرکزی و یک زندگی دیکته شده دولتی نمی‏دادند و طبیعی بنظر می‏رسید که خواستار ایجاد حکومتهای مستقل و به نوعی ملوک‏الطوایفی در هر ولایت و ناحیه‏ای هستند.

فرزندان صحرا و بادیه-مغولان-همیشه،به‏ غارت و چپاول مشغول بوده و هرگز تابع قانون و مقررات نبوده‏اند پس بناچار حیات آنان در آن زمان‏ با زندگی شهری و معیشت کشاورزی،و تفکر ایلی ایشان با اندیشه تمدن و پیشرفت در یک‏ مقوله،نمی‏گنجید.با چنین مقایسهء مختصر و اندک،بخوبی می‏توان به میزان اختلاف و شکاف‏ عظیم این دو سیستم حکومتی پی برد.حال‏ می‏توان تصور نمود از میان چنین آمیزشی که‏ مغولان بین این دو شیوه کاملا متفاوت و متضاد بوجود آوردند،چه برخاست.در نتیجه یکی از اسباب و عللی که موجب تعدیل و تنزل حیات‏ فئودالیته و تکامل یافته آن در خراسان و ماوراءالنهر گردید،پیوند و آمیزش غلط و ناهمگون مغولان بین این دو ساختار متفاوت‏ حکومتی بود.

البته این امر خود دلیل و حجتی متقن و محکم، در جهت اثبات این مدعاست که حضور مغولان- با توجه به نوشته عده‏ای از مورخین و محققین نه‏ تنها حضوری سرنوشت‏ساز،بیدار کننده و مثبت‏ نبوده است بلکه در تحدید پیشرفت و ترقی حیات‏ اجتماعی بسیار مؤثر بوده و چرخ تکامل و تحرک‏ اجتماع را از حرکت بازداشته و موجب نوعی‏ عقب‏گرد تاریخی در این مقطع از حیات‏ اجتماعی مردم این نواحی شده است.

در این زمینه می‏توان با ا.ی.پطروشفسکی که‏ در زمینه چگونگی حکومتداری مغولان، نحوه اداری اولوسهای ایشان،تحقیقات و تفحصاتی عالمانه داشته است،همراه شد.

«دولت هلاکوییان-یکی از اولوسهای چنگیزی‏ -زایدهء طفیلی‏واری بود بر تن جامعه‏های مختلف‏ فئودالی،تلفیق زشت و مشحون از تناقض بود، تلفیقی از سنن دولتی مغولی دوران متقدم‏ فئودالیته صحراگردان با رسوم دولتمداری جامعهء متکامل فئودالی ایران،تلفیق یاسای چنگیزی با فقه اسلامی و روسم فئودالی گوناگون محلی که به‏ «عرف سعادت»معروف بوده،تلفیق سیاست‏ تمرکز و عدم مرکزیت و پاشیدگی فئودالی».

مغولان چون به بلاد خراسان و ماوراءالنهر رسیدند،از آنرو که با شیوه‏های حکومتی خود- قادر به اداره امور نبودند،لذا به اقتباس از شیوه‏های دولتمداری خوارزمشاهیان پرداخته و با اتخاذ قوانین این خاندان حکومتگر و بنا به‏ خواست باطنی و دین قلبی خود،به آن قوانین‏ صورت تحقق و جامه عمل می‏پوشاندند.این‏ مسأله نوبنیاد خود،از تجارب و آموخته‏هایی‏ نشأت می‏گرفت که در طی جنگها و برخورد ایشان‏ با دیگر اقوام خصوصا همسایگان خود کسب کرده‏ بودند و در پی‏ریزی بنیان و شالوده حکومت و نحوه اداره آن بهره می‏بردند.

سیستم دولتمداری مغولان یک سیستم ترکیبی‏ بود که از اختلاف و امتزاج شیوه‏های دولتمداری‏ کشورهای مختلف مانند«چین»،«اویغور»، «ایران»و اقوام مغولی بدست آمده بود.بنابراین‏ آنچه به صورت سیستم اداره کشور و ساخت‏ دولت نمود می‏یافت،در حقیقت ترکیبی بود که از چگونگی اداره مملکت در این سرزمینها که از بطن‏ آنها استخراج و استنباط شده بود.

در واقع همانگونه که ذکر شد.شیوه کشورداری‏ مغولان بیش از هر چیز متأثر از دو روش‏ حکومتگری و ترکیب ناهمگون دو سیستم‏ دولتداری بود.ایشان بزودی دریافتند که با چنین‏ ترکیبی بزودی عنان حکومت را از دست ایشان‏ رها خواهد کرد و در نهایت سبب می‏گردد تا قوانین مأخوذه در عمل صورتی زشت و ناخوشایند بخود گیرد.

بجز آنچه ذکر شد،سرزمینهای مفتوحه و بلاد مسخره،محلی مناسب جهت ازمایش و بکار بردن آنچه مغولان از اجداد و اسلاف خود و دیگر ملل همسایه فراگرفته بودند،بحساب آمد.

آنچه مغولان از شنیده‏های حکومت‏ خوارزمشاهیان أخذ و اقتباس می‏کردند، در حقیقت صورت ظاهر بود و در نهایت مطابق‏ خواست خود عمل می‏نمودند.در واقع نمی‏توان‏ سیستم دولتداری خوارزمشاهیان را با نحوه‏ حکمرانی مغولان یکی دانست بلکه قوم مهاجم- مغولان-چنانکه اشارت رفت بنا به مصالح و امیال خود به اجرا این قوانین می‏پرداختند.گرچه‏ سیستم همان بود که از خاندان خوارزمشاهی به‏ عاریت گرفته شده بود،لیکن مغولان با مسخ‏ ماهیت و نادیده گرفتن ساختار درونی این شیوه‏ دولتداری به طریقی سیر می‏کردند،که خود می‏خواستند.

چنانکه ذکر شد یکی از خصایص آل چنگیز تلاش مذبوحانه‏ایی بود که در جهت قرابت دو سیستم حکومتی به عمل آوردند.و در این گاه از وسایل و روشهایی بهره بردند که نهایتا به این‏ تلاشها صورتی ناپسند و نامعقول بخشید.خاندان‏ چنگیزی به اقتباس و تقلید از سیستم دولتداری‏ ایرانیان علی‏الخصوص خوارزمشاهیان پرداختند و این شیوه‏ها را با شیوه‏های بادیه‏نشینی و صحراگردی خود در هم آمیخته و در مقام عمل‏ آنچه تحقق یافت،نه موافق به اشکال حکومتگری‏ در ایران بود و نه مطابق با گونه‏های دولتداری بادیه‏ نشینی!ضمن آنکه حکمرانان مغول در اداره‏ حکومتشان،هر یک سیستمی متفاوت و شیوه‏ای‏ خاص در پیش گرفتند.

پس از مرگ چنگیزخان،اداره امپراتوری‏ چنگیزی در دست فرزندان و بازماندگان او قرار گرفت.اوکتای قاآن که پس از درگذشت پدر وارث و جانشین او گردید،اولوس چغتای خان‏ را به دو شخص واگذارد.یکی خان مغول چغتای‏ خان-و دیگر نایب قاآن بزرگ در اولوس چغتای‏ -صاحب محمد دیلواج خوارزمی از اینکه خان‏ مغول به چه کارهایی می‏پرداخته و نایب او به چه‏ اقداماتی دست زده،و وظیفه هر کدام از آنها به‏ طور مشخص چه بوده،برای ما معلوم نیست.اما با عنایت به سیستم دودمانی مغولان بخوبی می‏توان‏ دریافت که تمامی قدرت حکومت در دست خان‏ مغول-چغتای-بوده است و نایب تحت فرمان‏ وی و مجری منویات و او امر خان مغول بوده‏ است.آنچه بیش از همه مسائل حکومت در نزد چغتای خان دارای اهمیت بود،رسیدگی به امور بادیه‏نشینان ترک و مغول،توجه و دقت بسیار در مسائل نظامی و حفظ قدرت مغولان،نظارت بر چگونگی اجرای قوانین مغولی،خصوصا یاسای‏ چنگیزی در اولوسهای چنگیزی بود.و وظایف خان مغول-چغتای را شامل می‏شد. چغتای خان و وارثانش در اجرای قوانین و نظارت‏ بر اجرای این قوانین هم تابع یاساهای بجای مانده‏ از خان فقید-چنگیز بودند و همچنین علاوه بر آن در اداره حکومتهای تحت تابعیت خود از قاآن‏ بزرگ نیز اطاعت و امتثال امر می‏نمودند.گاه‏ اتفاق می‏افتاد که عدم پیروزی از یاسای چنگیزی و عدم اطاعت از قوانین قاآن بزرگ به ضدیت و زد و خوردهای شدید فی ما بین خانهای مغول‏ می‏انجامید و چنانکه خواهیم دید،

چغتای خان خود در ردیف کسانی قرار می‏گیرد که به عدول از قوانین چنگیزی و سرپیچی از خواسته‏های قاآن بزرگ مبادرت می‏نماید.

با آنکه خانهای مغول ملتزم به اجرای یاسا و دقت در اجرا و چگونگی فعلیت این قوانین بودند و از سویی می‏بایست تابع فرامین قاآن بزرگ‏ باشند،با اینحال ایشان بنا به موقعیتهای خاص و بتدریج به یاسا و دستورات صادره از جانب‏ شخص قاآن بی‏توجهی نشان می‏دادند.این‏ مسامحه‏کاری خانها در مقام عمل بیشتر ناشی از منافع این خانها و سیاسی‏کاری آنها بود و همین‏ سهل‏انگاریهای عمدی،خودبخود جنگها و برخوردهایی را پیش می‏آورد،که هر یک از طرفین‏ مخاصمه طرف مقابل را عامل و بانی این تشتت‏ اوضاع و درگیری قلمداد می‏کرد.چغتای خان‏ در مدت سلطنت خود هماره بر آن بود تا با پیروی از یاسا و دستورات قاآن به حیات سیاسی خاندان‏ چنگیزی یاری رساند و سعی داشت تا فرامین‏ صادره از جانب او در اولوس مطابق یاسا و دستورات و فرامین قاآن بزرگ باشد.حوزه‏ اختیارات قاآن بزرگ در امپراطوری چنگیزی بسیار وسیع و گسترده بود،حاکمیت اولوسها و چگونگی اداره سرزمینهای مفتوحه،قضاوت‏ اختلافات مهم حکومت،تدوین قوانین جدید جهت امپراتوری و...،اصولا زمام و عنان‏ مهمترین مسائل حکومتی در حیطهء اقتدار قاآن بود.

مغولان دارای انجمنی اشرافی بودند، که«قورلتای»نامیده می‏شد،این انجمن در حقیقت‏ محلی بود که اشراف مغول،خانهای اولوس، وزراء و امرای کشوری و لشگری اعم از ترک و مغول در آن جمع می‏شدند.در این قورلتای اهم‏ مسائل ممالک،از قبیل جنگ و صلح، لشکرکشی،مالیات امپراتوری،سیاست اداره‏ اولوسها،بررسی مسائل بحث‏انگیز دولتها، انتخاب قاآن،گزینش خانها و وزراء و امراء و بررسی جزء جزء مسائل امپراتوری و چگونگی حل‏ و فصل مشکلات مطرح می‏گردید.این مجلس‏ در حقیقت از شخص قاآن نیز مهمتر بود.چنانکه‏ گفته شد،گزینش و انتخاب قاآن نیز به عهدهء این مجلس بود،اما عملا این مجلس مطابق امیال‏ و خواسته‏های قاآن و آل چنگیز اداره می‏شد و در حقیقت مجری و مصوب منویات قاآن بود. اوکتاب قاآن و دیگر وارثان او که بدین مقام دست‏ یافتند.همواره با مساعدت اقارب خود و پیش از تشکیل قورلتای،به حل و فصل مسائل طبق‏ خواسته‏های خود مبادرت می‏ورزیدند و هرگونه‏ عقد و فسخ قراردادی را عملی می‏نمودند و در حقیقت تشکیل قورلتای تنها یک فراخوانی‏ رسمی از نمایندگان سراسر امپراتوری بود.اما این قورلتای مغولان پس از مرگ منگوقاآن عملا به‏ فراموشی سپرده شد و اهمیت گذشته خود را بکلی‏ از دست داد.علاوه بر این قورلتای مرکزی که‏ مربوط به سراسر امپراتوری بود،هر یک از اولوسها نیز بطور جداگانه‏ای برای خود چنین‏ مجلس-قورلتای-داشتند.که در آن مهمترین‏ مسائل اولوس مورد توجه و بررسی‏ قرار می‏گرفت.این دو مجلس عملا خواسته‏های‏ خداوندان خود را تحقق می‏بخشیدند،بدین معنا که قورلتای مرکزی،منویات و امیال و آرزوهای‏ قاآن بزرگ و اطرافیانش را و قورلتای اولوس نیز پاسخگوی خواهشها و خواسته‏های مشروع و نامشروع خانهای اولوس بود،لیکن در سطحی‏ محدودتر نسبت به قورلتای امپراتوری.

از نکات جالب در این زمینه حیطه قدرت و لقب«خان»بود.در راس هرم قدرت مغولی خان‏ قرار داشت با قدرتی نامحدود و اختیارات بی‏شمار در اولوسها خانهای مغول خود را سلطان و امیر نمی‏خواندند و این تقریبا نقطه مقابل حکومتهای‏ ایلخانی است که بعدها در ایران استقرار می‏یابند.

حاکمان گروه اخیر نام سلطان برخود نهادند، مانند سلطان غازان خان و...که این موضوع را می‏توان در خاندان چغتاییان بوضوح شاهد بود. چه این خاندان تا آخرین نفر هیچگاه از لقب خان‏ عدول ننمودند و هماره این عنوان را یدک‏ می‏کشیدند،این مسأله روشن می‏سازد که با وجود قبول اسلام از سوی تنی چند از پادشاهان‏ چغتایی،این عده با حفظ عنوان خان،علاوه‏ بر اعتقاد و پایبندی به قوانین مغولی به صیانت از آداب و سنن آبا و اجدادی خود نیز پرداخته‏اند.

خان اولوس بر همه مسائل اشراف و انفاذ حکم‏ داشت و تقریبا هیچ عمل و اقدامی در حیطه‏ امورات حکومت بدون اجازه و فرمان او صورت‏ تحقق نمی‏پذیرفت.اما این خان با چنین میدان‏ عمل گسترده‏ایی در واقع دست‏نشانده قاآن بزرگ‏ بود،خان اولوس،مالک تمامی ولایات تحت‏ فرمان خود بود و بدون هیچ مانعی می‏توانست آنان‏ را به هر نحو ممکن تقسیم نماید و به هر کس که‏ موافق میل خود باشد ببخشد.

این بذل و بخشش سرزمینهای متصرفه به صورتهای«سیورغان»و«اینجو»به وزراء و امراء کشوری و لشگری و دیگر مقربان امیران مورد محبت خان واگذار گردید.

حاکمیت خانهای چغتایی بر محدودهء تحت‏ تملک ایشان موروثی بود.و بطور معمول بعد از هر پدری به پسری جانشینی را تصاحب می‏نمود گاه‏ مسأله جانشینی جنجال‏آفرین و زد و خوردهای‏ خونینی را نیز به دنبال داشت.اینگونه ستیزها و کشتارها،تنها بخاطر دستیابی به تاج و تخت‏ سلطنت صورت می‏گرفت و چنین رویارویی‏ خصوصا هنگامی رخ می‏داد که یکی از شاهزادگان‏ که جوانتر از دیگران بود،به جانشینی انتخاب شده‏ می‏شد و یا ریشه در عدم انتخاب جانشین قبل از مرگ خان داشت که سرانجام پس از خونریزیها و کشتار فراوان،یکی از شاهزادگان بر اریکه قدرت‏ تکیه می‏زد.

در اولوس چغتاییان،مسایل دیگر اولویتهای‏ امپراتوری چنگیزخان،انتخاب خان جدید و تفویض حکومت به وی به دو صورت انجام‏ می‏پذیرفت.صورت اول عبارت از گزینش خان‏ توسط«قورلتای مرکزی امپراتوری»بود که در نهایت‏ فرد منتخب می‏بایست«قورلتای اولوس»نیز تأئید نماید.تا انتخاب خان صورت پذیرفته باشد.

این موضوع تا زمان مرگ منگوقاآن به همین‏ صورت انجام می‏گرفت.ولی پس از مرگ منگوقاآن‏ چنانکه می‏دانیم با اضمحلال«قورلتای مرزی‏ امپراتوری»خود بخود انتخاب خان‏ جدید و مسألهء جانشینی در حیطهء اختیار«قورلتای اولوس»قرار گرفت.

شکل دوم،با عمل به وصیت خان قبلی و با نظر تأیید آن بزرگ،مسأله جانشینی حل می‏گردید. در اولوسهای چغتایی،اصولا گزینش خان و مسأله جانشینی تا زمان مرگ قاآن-منگو-بیشتر بصورت اخیر انجام می‏پذیرفت.چنانکه پیشتر اشاره شد،پس از درگذشت منگوقاآن،چگونگی‏ انتخاب خان در اولوسهای چغتایی به«قورلتای‏ اولوس»واگذار شده بود.اما«این قورلتای»تنها به قدرتمندترین نامزدهای جانشینی رأی می‏داد و رعایت مسائل پیشین مانند موروثی بودن سلطنت و تأیید قاآن به نسیان و فراموشی سپرده شد.لذا کشمکشها و تنازعات دائمی بر سر مسأله‏ جانشینی،همواره بسان آتش زیر خاکستر بود که‏ هراز گاهی سربر می‏آورد.و زبانه می‏کشید و در این میان آنکه از قدرت بیشتری نسبت به رقیبان‏ برخوردار بود،پس از سرکوب و منکوب ساختن‏ آنان،«قورلتای اولوس»آن شخص را برمی‏گزید.جالب آنکه در گزینش خان و انتخاب‏ جانشینی در اولوسهای چغتایی در مقام مقایسه‏ با دیگر اولوسها،کمتر به وصیت خان قبلی توجه‏ می‏شد.خانهای اولوس از آنرو که مطیع قاآن‏ بزرگ بودند،قسمتی از مالیاتها و درآمدهای‏ اولوس خود را هر ساله به دربار قاآن بزرگ گسیل‏ می‏داشتند.تمام مسائلی که در اولوس می‏گذشت‏ نیز بطور سالیانه توسط قاآن اعظم و قورلتای‏ امپراتوری مورد بررسی و مداقه قرار می‏گرفت. خانها،وظیفه داشتند برای حل و فصل مهمترین‏ مسائل اولوس خود به نزد قاآن رفته،اعم از اینکه‏ قورلتای امپراطوری تشکیل شود یا نشود،این‏ خانها می‏بایست همواره یکی از فرزندان خود را نزد قاآن بزرگ گروگان گذارند تا اطاعت و فرمانبرداری و علاقه خود به حاکمیت قاآن را نشان داده باشند،و از طرف دیگر قاآن بزرگ نیز چنین گروگانی را طلب می‏داشت تا سرپیچی و عناد از دستورات و فرامین او در اولوس صورت‏ نگیرد.این وابستگی اولوس به قاآن تا مرگ‏ منگوقاآن بقوت خود باقی ماند،لیکن پس از آن و بتدریج و با گذشت ایام،اولوسها برای همیشه‏ مستقل شده و از قاآن جز نقشی بر صحایف روزگار و نامی در السنه عموم نماند.علاوه بر خان که‏ مستقیما از طرف شخص قاآن انتخاب و با تأیید او حاکمیتش مشروعیت می‏یافت.در هر اولوس قاآن‏ اعظم ثابتی داشت که«امیر صاحب اعظم»نامیده‏ می‏شد.

مسئولیت و وظایف نایب-امیر صاحب اعظم- سنگین و بسیار حساس بود و از جمله مشاغل‏ خطیر حکومتی در تمامی امپراتوری محسوب‏ می‏گردید.این ناییان به گواه تاریخ همواره نقشی‏ سرنوشت‏ساز در اولوسهای امپراتوری داشتند، تا بدان پایه که مقام و شأن و میزان قدرت و تأثیرشان در جزر و مدهای حکومتی فراوان‏ نبوده است.این مشغله حساس حکومتی چنان‏ خطیر و دشوار و سرنوشت‏ساز بود که تنها عده‏ معدودی از سیاستمداران خبره و عالمان بصیر و مورد اعتماد و امین قاآن و خان می‏توانستند پذیرای‏ آن باشند.

صعوبت و دشواری این مسئولیت از آن روی بود که این نایب نماینده قاآن در اولوس‏ بود که می‏بایست‏ مسائل اولوس و خصوصا مسائل کشاورزان را بررسی و به حل و فصل آنها پرداختند و قاآن را در جریان این امور قرار دهد.از سوی دیگر وی‏ نماینده و نایب خان نیز بحساب می‏آمد و باید پاسخگوی خواسته‏ها و اوامر خان نیز باشد،از وظایف دیگر این شخص آن بود که به خواهشها و درخواستهای توده مردم و احتمالا اعتراضات آنان‏ پاسخ گوید،لذا نایب از طرفی می‏بایست مجری‏ دستورات قاآن باشد و از جانبی به امتثال اوامر خان‏ بپردازد و از سویی نیز به جلب رضایت مردم‏ پرداخته و پاسخگوی نیازها و اعتراضات آنان‏ باشد.حال بخوبی می‏توان دریافت برای چنین‏ مسئولیت و وظیفه‏ای خطیر،سنگین و حساس چه‏ کسی می‏توانست پذیرای منصب شود و بتواند رضایت تمامی مدعیان را جلب نماید!

محمود یلواج نخستین نایب قاآن بزرگ، در ناحیه ماوراءالنهر و ترکستان بود که در اولوس‏ چغتای خدمت می‏نمود.وی سیاستمداری آگاه، عالمی باریک‏بین و مدیری مقتدر بود که به صورتی‏ شایسته،از عهده مسئولیتهای بسیار برمی‏آمد و لذا محققینی که وی را خائن،مزدور و وطن‏فروش خوانده‏اند،در حقیقت سخنی به‏ گزاف رانده و در حق وی ناسپاسی نموده‏اند.از یلواج و سیاستهای او در سطور بعد سخن‏ خواهد رفت.

اهم وظایف نایب قاآن در اولوس عبارت بودند از نظارت بر تمامی امور مملکت،اعم از سیاستهای داخلی و خارجی،حیات اقتصادی، اجتماعی،دینی و مذهبی و کلیه مسائل عمومی که‏ می‏بایست با دقت دنبال می‏نمود.

علاوه بر مسئولیتهای فوق‏الذکر،این نایب‏ وظیفه داشت تا از شورشها و طغیانهای احتمالی‏ جلوگیری نموده و به آرام ساختن جو عمومی نیز بپردازد.مهمترین مسائل اولوس را نایب قاآن‏ می‏بایست که با قاآن،خان و دیگر وزراء مطرح،و با یاری و مساعدت ایشان به حل و فصل قضایا و معضلات و مشکلات اولوس اقدام نماید.

منابع تاریخی قرون میانه مشخص می‏سازند که پس از مقام قاآن بزرگ و خان اولوس،مهمترین‏ افراد حکومتی و نایبان بوده‏اند.

یکی دیگر از مهمترین و شاخصترین مناصب‏ حکومتداری مغولان،منصب و مقام وزارت بود. وزیر در این شیوه حکومتی پس از خان و نایب‏ قرار می‏گرفت.شکل وزارت و چگونگی انتخاب‏ وزیر و وظایف او در حقیقت اقتباس و برگرفته از شیوه وزارت در عهد خوارزمشاهیان و دیگر ملوک‏ پیشین ایران بود.وزیر در اداره امور اولوس از نقشی بارز و برجسته برخوردار بود و در بعضی‏ موارد و مواقع نقش او از نایب نیز با اهمیت‏تر و مهمتر جلوه می‏نمود.وزیر بر امور کلیه‏ی‏ وزارتخانه‏ها و وزراء و امور درگاه و دیوان اشراف‏ داشت.و مشاور ویژه خان نیز محسوب می‏شد. وزیر همچون نایب می‏بایست در امور محوله به‏ وی پاسخگوی قاآن،خان و نایب باشد و در گره‏گشایی امور از آنان استعانت و مدد جوید.

رسیدگی به امور اقتصادی و نظارت بر دیوان‏ مالیات،از دیگر وظایف وزیر بود،همهء وزراء و روسای اولوس و دفاتر و نایبان صدور از وزیر اطاعت می‏نمودند.تمام دفاتر این دواوین و صحت و سقم مسائل آنی به سمع و نظر وزیر می‏رسید و تصدیق و تکذیب آن در حیطهء اختیارات‏ شخص وزیر بود.اما اهم وظایف او معین و مشخص نمودن«سیاست داخلی و خارجی»اولوس بود.از این روی تمامی کارهای‏ دولتی،تحت نظارت او انجام پذیرفت.

سفراء و نمایندگان خارجی که به اولوس‏ می‏آمدند،همواره می‏بایست که به حضور وزیر رسیده و با وی به گفتگو بپردازند.وزراء عهد مغول همیشه می‏بایست به جلب رضایت و به‏ ترضی خاطر خان توجه می‏داشتند و اقدامی بدون‏ میل و رغبت خان نمی‏بایست صورت می‏گرفت. بنابراین وزیر همان می‏کرد که میل و خواسته خان‏ بود.و اگر چنین نمی‏شد مشکلات بسیاری را فراهم می‏آورد،همانگونه در عهد چغتای سیاست‏ وزیر اولوس با اعمال و اقدامات نایب خان یعنی‏ امیر صاحب محمود یلواج هماهنگی و تطابق‏ نداشت و ضدیت و معاضدت بین وزیر و نایب‏ چنان گسترش و وسعت یافت که خان و نایب نیز بانگ مخالفت و دشمنی با یکدیگر را ساز نمودند.

در اسناد و مدارک تاریخی قرون میانه،عنوان‏ وزیر،به معانی مختلف،همچون صدر اعظم، خواجه بزرگ،صاحب دیوان،صاحب اعظم و عناوینی از این دست تعبیر شده است.آنچه‏ در انتخاب وزیر حائز اهمیت و توجه است این نکته‏ است که وزیر را از میان مردم فارس و تاجیک‏ انتخاب می‏نمودند و اگر عده معدود و انگشت‏شماری از ترکان نیز وزارت یافته‏اند، بطور مشخص معمولا کسانی بوده‏اند که تفکر و اندیشه و جهان‏بینی ایرانی داشته و متاثر از فرهنگ‏ دیوانسالاری این قوم بوده‏اند.

در امپراتوری وسیع چنگیزخان و در هراولوس‏ وظایف دولتی فراوانی وجود داشته و قاآن و خان‏ در هر ولایتی ماموران بسیاری را به کار گمارده‏ بودند.مقامات و مناصب،وظایف مختلفی‏ چون،«الغ بتیکچی»-رئیس کل اموال‏ دولتی-«بتیکچی»،«شحنه»،«رئیس»، «داروغه»(داروغه‏چی)،«باسقاق»،«محصلان و عاملان مالیات»،و امثال این مشاغل که در هر شهر و ولایتی عده‏ای به این امور می‏پرداختند که تحقیق‏ در باب هر یک از این وظایف و مسئولیتها، خودنوشتاری جداگانه،می‏طلبد.

شالوده و بنیان این مشاغل که جزیی از ساختار دولت مغولان در سرزمینهای تسخیر شده بود، برگرفته از تفکر و اندیشه اداری ایرانیان که‏ سابقه‏یی طولانی و یدی توانا در این زمینه داشتند، بود.بدین جهت این مشاغل اغلب به همان سبک‏ و سیاق گذشته اداره می‏شد و تاثیر اداره امور به‏ سبک فارسی در آن بخوبی محسوس و ملموس‏ می‏نمود.اما مغولان علاوه بر استفاده فراوان از دیوانیان آگاه و بصیر ایرانی و شیوه‏های دولتداری‏ ایشان،از تفکر بادیه‏نشینی خود و آنچه در طی‏ سالها از دیگر همسایگان آموخته بودند،نیز غفلت‏ نورزیده و بهره بردند،یکی از روشهای استفاده از ساختار دولتهای بومی،توسط مغولان آن بود که‏ در شهرهای مختلف ترکستان،ماوراءالنهر و خراسان،اشراف ثروتمندان و ملوکی که تا قبل از استیلای مغولان بر این سرزمینها حکومت‏ می‏کردند مانند گذشته به اداره شهر و ولایت خود ادامه دادند و مغولان به هیچ روی تمایلی به عزل و برکناری ایشان نشان ندادند.این خاندانهای‏ حکومتگر محلی در همه ولایات تسخیر شده به‏ حکومت خود از جانب فاتحان ادامه دادند و این‏ شیوه حکومتداری از بدایت امر تا آخرین روزهای‏ حیات سیاسی آل چغتائیان بقوت خود باقی بود. علاوه بر این امرای بومی و خاندانهای دولتمدار محلی،در هر شهر و دیار آن بزرگ و خان‏ در اولوس نمایندگان و نائینانی نیز داشتند.که در منابع تاریخی معمولا از ایشان به«داروغه»شهر، و ولایت نام برده شده است.گاه این رسولان و نمایندگان قاآن و خان-داروغه-حاکمیت شهر و ولایت را بدست می‏گرفتند.این داروغه‏ها طبیعتا از میان اقارب و خویشان و وابستگان وفادار به‏ آل چنگیز انتخاب می‏شدند،تا حیات سیاسی‏ مغولان دچار ضعف و فتور و سستی و ویرانی‏ نگردد.مغولان جهد و جد تمام داشتند تا در اداره‏ امور شهرها و بلاد ترکستان و ماوراءالنهر از نیروهای وابسته،سرسپرده و وفادار به خود که‏ عمدتا از اقوام مغولی،ایغوری و چینی بودند، استفاده نمایند و این نیز سیاستی داهیانه و ترفندی‏ زیرکانه برای صیانت حاکمیت مغولان و پایداری‏ امپراتوری ایشان بود.

در زمان حکومت چغتای خان بر ناحیه ماوراءالنهر با توجه و استناد به منابع تاریخی مغولان،امرای‏ ذیل هر یک بر شهرهای این ناحیه حکم می‏راندند.

الف-«بخارا»:1-تمشا(ایلیو-آخای)1220- 1225 م.2-تمشا(ایلیو-من-سوگی)پسر ایلیوآخای 1225-1238 م 3-محمود تارابی 1238 م-که تنها چند ماه حکومت نمود. 4-مسعود بیگ(فرزند محمود یلواج)1238- 1289 م

ب-«سمرقند»:1-تمشا(ایلیو-آخای)منابع از این‏ شخص به تهاشی نام برده‏اند.2-تمشیا(ایلیو-من‏ سوگی)

ج-«خوارزم»:-چین تیمور(1221 م-؟)

د-«خجند»:-مسعود بیگ 1224-1238 م.وی‏ فرزند محمود یلواج بود.

هـ-«فرغانه»:-ایلچی ملک

از میان امرای فوق‏الذکر تمشا(ایلیو-آخای)از قبیله کدانیان چین بود که از اقارب تموچین‏ بحساب می‏آید و در حملات مغولان در رکاب این‏ قوم ویرانگر شمشیر می‏زد و به هنگام تسخیر«ختا» و همچنین تصرف آسیای میانه توسط تموچین و سپاهیانش وی نیز در زمره سپاهیان خان مغول بود. هنگامیکه خان مغول-چنگیز-قصد مراجعت به‏ یورت اصلی خود در مغولستان را داشت. ایلیو-آخای-تمشا-به داروغگی سمرقند منصوب‏ شد.تمشا همان است که در تاریخ جهانگشای، مورخ جوینی،از آن به«تی-شی»نام برده است. مدت حکومت تمشا در شهرهای بخارا و سمرقند،تقریبا تا حدود سال 1225 م‏ به طول انجامید و پس از مرگ او،پسرش‏ ایلیو-من-سوگی وارث بلافصل پدر گردیده و تا سال 1238 م به حکومت بر شهرهای بخارا و سمرقند ادامه داد.

ایلیو-من-سوگی،بر خلاف پدر،چندان، سیاستهای قاآن و اقدامات چغتای خان موافق نبود و در مدت حاکمیت خود در اکثر اوقات،همراه و همگام با سیاستهای امیر صاحب محمود یلواج‏ بود.ایلیو-من-سوگی،از جمله کسانی است‏ که پس از قیام محمود تارابی،به همراه محمود یلواج از صحنه قدرت و حاکمیت کنار گذاشته‏ شد.

سلطنت اولوس چغتای در نواحی ماوراءالنهر و ترکستان و خراسان اگرچه بر نیروهای اداری و دولتی اتکا و وابستگی داشت اما قوام و دوام‏ ارکان حکومت بیشتر مدیون وجود نیروهای‏ نظامی و سپاهیان جنگاور بود.بدین جهت‏ خانهای مغول به نیروهای جنگی به عنوان‏ اصلی‏ترین استوارترین متون بپا دارنده حکومت‏ نگریسته و این گروه را همواره مورد عنایت‏ و توجهات ویژه و بذل بخششهای بی‏حد و حصر خود قرار می‏دادند.خانهای مغول هم همواره به‏ مسائل نظامی؛دقت و هوشیاری تمام‏ می‏نگریستند و قوانین خشن،تحدید کننده و انعطاف‏ناپذیری،را بر سپاهیان مغولی تحمیل‏ می‏کردند.و هر عضو نظامی و جنگجوی مغول‏ تابع قوانین فوق‏الذکر بود و عدول و تمرد و سرپیچی از آنها مجازاتهای سنگین و طاقت‏فرسا و عقوبتهای بسیار در پی داشت.

یکی از مسائلی که باعث می‏شد تا مقررات‏ سخت و محدود کننده مغولی بر سپاهیان و نیروهای جنگی مؤثر واقع افتد،دور بودن این‏ نیروها از چگونگی حیات مردم و تأثیر مسائل‏ اجتماعی بر آنها بود.ترکیب نظامیان و ساختار سپاهگیری در اولوس چغتای به مانند عهد چنگیزخان باقی ماند و در آن تغییر و تحولی‏ صورت نگرفت.مغولان و ترکان بافت اصلی‏ نیروهای جنگی و عمده سپاهیان حربی مغول را تشکیل می‏دادند و این لشکریان خود به دسته‏ها و گروههای جمعیتی مختلف تقسیم می‏شدند. «تومانها»،«هزاره‏ها»،«صده‏ها»،«دهه‏ها»، بیانگر این تقسیماتند،ضمن آنکه هر هزاره‏ شاخص یک قوم مغول بود.چنانکه در عهد چغتای هزاره«با رولتای قراجارنویان»از قوم‏ «برلاس»،و هزاره«مصر که نویان»از«قوم‏ قونعرات»در خدمت خان مغول چغتای بودند. ریاست هر هزاره را فردی که«نویان»نامیده می‏شد به عهده داشت و به هنگام لشکرکشی«نویان» فرمانده قشون«هزاره»تحت تابعیت خود بود و هسته اصلی لشگریان را نیروهای سواره نظام‏ تشکیل می‏دادند.

علاوه بر سپاهیان مغول،«نویان‏ها»به هنگام‏ تهاجم و تصرف سرزمینهای دیگر،همواره‏ عده‏ای از مردم بومی سرزمینهای مغلوبه را به‏ خدمت گرفته و با خود همراه می‏ساختند که به آنان‏ «حشری»اطلاق می‏شد.این نیروهای محلی‏ حشریان زمانیکه مغولان به محاصره شهر و دیاری‏ می‏پرداختند،عمدتا کارهایی را انجام می‏دادند که‏ از حیث اهمیت در درجه دوم قرار داشت. همچون،سنگرسازی،ایجاد خندق،آماده‏ نمودن منجنیقها و...خان مغول-چغتای-و وارثان و جانشینان این خان مبالغ هنگفت و سرسام‏آوری را به سپاهیان اختصاص می‏دادند که‏ عمدتا از محل مالیاتهای گونه‏گونی که از عموم‏ مردم،خصوصا رعایا،و هنرمندان و صاحبان‏ صنایع می‏ستاندند،تأمین می‏شد.

این سیاست تلفیقی مغولی-چغتایی زمینه‏های‏ سیاسی و اجتماعی را برای شدت گرفتن و تیز و تند شدن مبارزه‏های منفی و طبقاتی بنیاد نهاد.در بین‏ اعیان و اشراف ترک و مغول و فئودالهای محلی دو تمایل سیاسی و اجتماعی آشتی‏ناپذیر پیدا شد و هر یک از این رویه‏ها هدفهای سیاسی و اجتماعی و مقصد اقتصادی و مالیه خاصی داشتند و پیوسته از آغاز تا انتهای تاریخ اولوس چغتایی و حتی دولت‏ تیمور گورکانی مبارزه آشتی‏ناپذیر این دو تمایل‏ دیده می‏شود.

اگر بطور جدی نسبت سیاست این دو تمایل‏ بررسی شود مشاهده خواهیم کرد که امثال اینگونه‏ تمایلها در تاریخ بسیار ثبت شده‏اند.حتی‏ در تاریخهای گذشته آسیای مرکزی و ایران اینگونه‏ مسائل فراوان بچشم می‏خورد.لیکن مبارزه این‏ دو تمایل در عهد مغول خیلی روشن و مفصل‏ مورد آزمایش قرار گرفته‏اند و به همین دلیل‏ دولت چغتاییان که پس از هجوم مغول در آسیای‏ مرکزی تأسیس گردید،هرگز یک دولت شهری و متمدن نشد و نمی‏توانست بشود.

در آن زمان وادی‏های حاصلخیز و واحه‏های‏ سبز و خرم همه تبدیل به چراگاه شدند.تجارت به‏ آن صورت که بعضی از محققین بیان می‏کنند، هرگز وجود نداشت.حیات شهری رشد نکرد بلکه رو به تنزل نهاد و جمعیت ترکان و مغولان‏ صحراگرد زیاد شد.طرز زندگی بادیه‏نشینی‏ گسترش یافت،توسعه نژاد ترک که قبلا در آسیای‏ مرکزی و ایران جریان داشت،اکنون طبق احکام‏ فرمانهای مغول و یاسا چنگیزی باز هم قوی‏تر شد.علاوه بر این باید ذکر نمود که ترکان جدید که از شرق همراه مغولان به آسیای مرکزی‏ مهاجرت کردند،نسبت به اقوام ترکی که قبلا ساکن این کشور بودند،در سطح پایین‏تری از تمدن قرار داشتند.در نتیجهء بنیاد دولت مغول، عرف و عادات بومی آیین اسلام سخت دچار تنگنا شد.

در این دوره نمایندگان بسیاری از فرهنگ‏ فارسی تاجیکی مجبور به ترک این سرزمین شدند و زبان مغولی در آسیای مرکزی رایج گردید و بتدریج به زبان ترکی بومی آمیخته شد و در نتیجهء تاثیر زبان ترکی بومی و زبان فارسی تاجیکی در آسیای مرکزی زبان جدیدی با نام زبان‏ «ترکی-چغتایی»بوجود آمد و زبان مغولی محدود به زادگاه خویش یعنی مغولستان گردید.

محور فرهنگ فارسی تاجیکی که اسلام بود،به‏ عنوان یک نیروی توانا طوفان عظیم بربرهای‏ صحراگرد را عاقبت شکست داد و در نتیجهء تضادهای فرهنگی بی‏نهایت قوی شد.به عبارتی‏ اسلام ماوراء النهر فاتحان خود را اسیر نمود و آنها را تابع آیین محمد(ص)ساخت.اما پیروزی فرهنگ‏ اسلامی بر جهالت بادیه‏نشینی کاری آسان نبود.

منابع:

(1)-این مقاله در اصل بیان مختصر از فصل کتاب ذیل می‏باشد:

votamyoB laistoS.D.L ' eoksehcimonoce-on -op einezdol i letidobovso-ondoran ' ein ayinezdivd v erhkannarevaM ov yorotv itrevtehc IIIX .peD.v ebnahsuD ,7991.5,43- S 1.56-37(به زبان روسی)

در همین تحقیق منابع مختلف از زبانهای گوناگون مورد بررسی‏ قرار گرفته است که مهمترین آنها را در این جا ذکر می‏کنیم:

(2)- ifitahK eiksdisreP.S latuemukod ' ein -hcotsi ikin op laistos ' yoksehcimonoce-on iirotsi -arohK anas VIX-IIIX .dabahkhsA.vv 1985.

- veiriP .Z.B yinnevts-radusoG yrots i ametsis yinelvarpu v enazdiabrezA irp ihkqdiugaluhK .ukaB.hkadirialazD 1988.

- lleuB natihK-oniS.P noitartsinimda ni -noM log xaJ-arahkuB ,9791. .PP 121-151. volvaperT yinnevtsradusoG.V.V yrots lognom ' yoks iirepmi IIIX amelborP.v yok-sehcirotsi .itsonnevtsmeirp ..m 1993.

-بایمت‏اف لقمان،«شورش محمود تارابی»،دوشنبه 1992